

اقتصاد سیاسی هژمونی چندجانبه‌گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین

حسین پوراحمدی*

چکیده

درک صحیح از مفاهیم قدرت و هژمونی امری ضروری است. این درک و فهم به‌ویژه در ارتباط با ایالات متحده امریکا اهمیت بیشتری دارد زیرا این کشور تأثیرات بسیار مهمی بر روند تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی برجای گذارده و همچنان تأثیرگذارترین کشور است. فرضیه‌های متعددی در پی شناخت و معرفی هژمون جدید، یعنی هژمونی فراملیتی جهانی سرمایه و یا بازگشت به هژمونی امریکا برآمده‌اند؛ بازگشتی که تحت عناوینی همچون هژمونی طلبی، بازسازی هژمونی و یا همچنین تثبیت هژمونی امریکا از آن یاد می‌شود. اما بدون این درک و فهم صحیح نمی‌توان به‌خوبی نسبت به «واقع‌گرا» یا «رویایی» بودن چنین فرضیه‌هایی قضاوت کرد. نوشتار حاضر، تلاش دارد در چهارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی

* دکتر حسین پوراحمدی دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد (ho_pourahmad@yahoo.com).

بین‌الملل و ادبیات موجود در این حوزه مطالعاتی اقدام به سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم نئولیبرالیستی نهادگرا مبتنی بر اصل وابستگی متقابل و در پارادایم ماتریالیستی گرامشین نماید. سپس، با ارائه برخی نارسایی‌های موجود در این مفهوم سازی‌ها «چندجانبه‌گرایی» را به‌عنوان اصل بنیادین هژمونی توضیح می‌دهد. بدین ترتیب، چنانچه ضرورت «همکاری کثرت‌گرا» از سوی نئولیبرالیست‌های نهادگرا در دوران «نظم پس از هژمونی» را و چه مفهوم «هژمونی فراملیتی سرمایه» در جهان را آن‌گونه که پیروان مکتب گرامشی بیان می‌دارند، ملاک تحلیل نظام اقتصاد سیاسی جهانی قرار دهیم، به اصل چندجانبه‌گرایی به‌عنوان بنیان این سنتز خواهیم رسید. یعنی هرگونه تلاش برای ظهور هژمونی جدید و یا بازسازی هژمونی و یا تثبیت آن در نظام اقتصاد سیاسی جهانی بدون تکیه بر اصل چندجانبه‌گرایی غیرممکن است.

واژه‌های کلیدی: قدرت، هژمونی، اقتصاد سیاسی جهانی، چندجانبه‌گرایی، ایالات متحده/امریکا.

مقدمه

در چهارچوب رویکرد «اقتصاد سیاسی بین‌الملل»،^۱ سه بُعد اصلی و بنیادین قدرت برتر یک دولت در نظام بین‌الملل عبارتند از:

۱. «قدرت صریح و آشکار»:^۲ قدرتی که با استفاده از آن یک دولت می‌تواند رفتار سایر دولت‌ها را تغییر داده یا اصلاح کند. این قدرت در واقع یک قدرت برتر مادی است که صاحب آن از جایگاه ویژه‌ای در بهره‌مندی از منابع قدرت (بیشتر مادی) در سطح بین‌المللی برخوردار است؛

۲. «قدرت مطلق و التزامی غیرآشکار»:^۳ «قدرت سازمانی و تشکیلاتی یک دولت»^۴ بر سایر دولت‌ها. این قدرت با بهره‌مندی از منابع مادی قدرت از سازمانی گسترده و نهادهای عمومی در سطح بین‌الملل جهت به‌کارگیری و اعمال قدرت خود در روابط با سایر دولت‌ها بهره‌مند می‌گردد. قدرت سازمانی و نهادی این دولت در حدی گسترده و عمیق است که می‌تواند دولت‌های دیگر را در راستای اهداف خود به التزام و پیروی‌های تشکیلاتی وا دارد؛

۳. «قدرت ساختاری»:^۵ قدرتی که بر عوامل و منابع غیرمادی و معنوی قدرت بنا نهاده شده‌اند. در واقع، قدرت ساختاری بسیار گسترده، همه‌گیر، چندبُعدی و بسیار الزام‌آور است؛ زیرا تمامی جنبه‌های زندگی مادی و معنوی دولت‌های تحت

-
1. International Political Economy (IPE)
 2. The Explicit Power or The Power Over
 3. The Implicit Power or the Covert Power
 4. The Organizational and Institutional Power of the State
 5. The Structural Power

حاکمیت قدرت برتر ساختاری را دربر می‌گیرد.^(۱) رهیافت رئالیستی، بیشتر بُعد نخست قدرت (قدرت صریح و آشکار)، رویکرد لیبرالیستی، بُعد دوم قدرت (قدرت مطلق و التزامی غیرآشکار) و نگرش‌های مارکسیستی و خصوصاً رهیافت ماتریالیسم تاریخی گرامشین عموماً بر بُعد سوم قدرت به‌ویژه به‌عنوان مبنای قدرت هژمونیک تکیه می‌کنند.

نوشتارهای بسیار متنوعی به بررسی و مطالعه مفهوم قدرت هژمونیک، زمینه‌های مختلف ظهور و نیز عوامل بنیادین و سازنده آن اقدام کرده‌اند. شناخت و بررسی چنین مطالعات و مفهوم‌پردازی‌های پارادایم‌های گوناگون به‌طور یقین به ما کمک می‌کند تا بتوانیم خود را برای ارزیابی دقیق و هرچه بهتر عوامل بنیادین هژمونی امریکا در دوران خاصی از نظام بین‌الملل و تغییرات این قدرت در دوران پس از ۱۹۷۰ تا به امروز آماده کنیم.

درک صحیح از مفاهیم قدرت و هژمونی در رابطه با ایالات متحده امریکا ضروری است، زیرا این کشور تأثیرهای بسیار مهمی بر روند تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی بر جای گذاشته و همچنان از تأثیرگذارترین کشورهاست. از سوی دیگر از آنجا که فرضیه‌های متعددی در پی شناخت و معرفی هژمون جدید، یعنی هژمونی فراملیتی سرمایه در جهان یا بازگشت به هژمونی امریکا برآمده‌اند، از این بازگشت که با عناوینی چون هژمونی‌طلبی، بازسازی هژمونی و تثبیت هژمونی امریکا یاد می‌شود، بدون و بررسی مطالعات گوناگون در این زمینه شناخت نمی‌توان به‌خوبی در مورد «واقع‌گرا»^۱ یا «رؤیایی»^۲ بودن چنین فرضیه‌هایی قضاوت کرد.

در نوشتاری دیگر، مقایسه‌ای میان مفهوم‌سازی هژمونی در پارادایم‌های رئالیستی و گرامشین برای تبیین برتری پارادایم گرامشین انجام داده‌ایم.^(۳) در این نوشتار، تمایزی میان انواع گوناگون مفهوم‌سازی از قدرت هژمونیک، عوامل و مؤلفه‌های اساسی هریک از این مفهوم‌سازی‌ها و سطوح مختلف قدرت در هریک از تصاویر ارائه‌شده از هژمونی، پیشنهاد شده است. به بیان دیگر، پیشنهاد کرده‌ایم

1. Realist
2. Idealist

میان نگرش‌های گوناگون نسبت به هژمونی تمایزی صورت گیرد: (۱) نوعی از هژمونی که قدرت خود را از طریق مجاب و قانع کردن سایر دولت‌ها و براساس تفاهم، اتفاق نظر و «رضایت همگانی» به اجرا در می‌آورد؛ (۲) نوعی دیگر از قدرت برتر و استیلاجویانه که با سرکوب و به‌کارگیری زور و در واقع در قالب نوعی استثمار مستقیم یا کاربرد صریح قدرت بروز می‌کند. در حالی که نگرش نخست با مفهوم‌سازی هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین تطابق بیشتری دارد، نگرش دوم تصویری از قدرت برتر ارائه می‌کند که هرچند به عنوان هژمونی از نگاه رئالیسم معرفی می‌شود، اما در واقع چیزی جز مفهوم سلطه و غلبه را با خود حمل نمی‌کند و بنابراین نمی‌توان چنین قدرتی را هژمونیک انگاشت. در واقع تصویر آخر، معرف نیروی «تحمیل مستقیم»^۱ منافع دولت هژمونیک (دولت سلطه‌گر) بر سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل است و این تصویری است که نگرش و رهیافت رئالیستی نسبت به قدرت هژمونیک ترسیم می‌کند.

چنانکه در مقاله «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین» توضیح داده‌ایم، در تحلیل رئالیستی، دولت هژمونیک یا هژمون از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی بسیاری در جلب نظر یا اجبار سایر دولت‌ها در پذیرش ساختار اقتصادی و تجاری باز و آزاد برخوردار است. دولت‌های دوست با شرط بهره‌مندی از امتیازاتی که دولت هژمونیک در اختیار آنها قرار می‌دهد، برتری آن را پذیرفته و وارد ساختار اقتصادی و تجاری آزاد می‌شوند؛ همچنین دولت‌های دیگر با فشارهای هژمون در واقع مجبور به ورود در این ساختار می‌شوند.^(۳) در آن مقاله، در کنار توضیحات رئالیستی، مفهوم‌سازی قدرت هژمونیک را در نگرش رئالیسم ساختاری نیز بیان کردیم که به‌طور خلاصه عبارت بود از: قدرت و توانایی انجام عمل کنترل‌شده به وسیله اراده یک دولت قدرتمند در سطح سیستم بین‌المللی آنارشیک.^(۴)

بدین ترتیب، می‌توان تفاوت فاحش میان یک قدرت ساختاری که سایر دولت‌ها و بازیگران نظام اقتصاد سیاسی جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد با یک

قدرت ساده پایه‌ریزی شده براساس توانایی‌ها و ظرفیت‌های مادی و سستی، را به خوبی درک کرد قدرتی که از هیچ نفوذ جهانی برخوردار نیست و تنها اعمال قدرت می‌کند، یعنی مفهوم‌سازی رئالیستی از هژمونی.^(۵) البته، پافشاری رهیافت رئالیسم ساختاری بر توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و قدرت عمل یک دولت هژمونیک در تأثیرگذاری بر سایر دولت‌ها و ایجاد یک نفوذ بین‌المللی و عدم تأکید صرف بر منابع مادی قدرت و اجرای آن از طریق زور، نشانگر امتیاز ویژه‌ای است که این رهیافت از خود آشکار می‌سازد. در نتیجه، رهیافت رئالیستی - ساختاری قدرت، وجود رابطه‌ای مستقیم میان کنترل و هدایت نتایج، تأثیرات و اهداف از یک‌سو و توانایی‌ها و ظرفیت‌های قدرت هژمونیک از سوی دیگر را توضیح می‌دهد، حال چه این نتایج، تأثیرات و اهداف قدرت هژمونیک در سیستم آنارشیک بین‌المللی اجرا و حاکم شوند و مبنای اداره سیستم جهانی واقع شوند یا نه.^(۶)

در نوشتار حاضر اما، تلاش داریم در چهارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ادبیات موجود در این حوزه مطالعاتی، ضمن سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم نئولیبرالیستی نهادگرا (مبتنی بر اصل وابستگی متقابل) و در پارادایم گرامشین، و بیان برخی نارسایی‌ها در این مفهوم‌سازی‌ها، «چندجانبه‌گرایی»^۱ را به‌عنوان اصل بنیادین هژمونی توضیح دهیم. بدین ترتیب، اگرچه ضرورت «همکاری کثرت‌گرا»^۲ از سوی نئولیبرالیست‌های نهادگرا در دوران «نظم پس از هژمونی»^۳ مفهوم «هژمونی فراملیتی سرمایه»^۴ در جهان را - آن‌گونه که پیروان مکتب گرامشی می‌گویند ملاک تحلیل نظام اقتصاد سیاسی جهانی قرار دهیم، به اصل چندجانبه‌گرایی به‌عنوان بنیان این سنتز خواهیم رسید.

در این نوشتار ابتدا مفهوم‌سازی برخی نویسندگان منتسب به نئولیبرالیسم نهادگرا در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از هژمونی ارائه می‌کنیم. سپس نقاط تمایز از مفهوم هژمونی را در نگاه نویسندگان گرامشینی جست‌وجو می‌کنیم. آنگاه

1. Multilateralism
2. Pluralist Cooperation
3. The Post-Hegemonic Order
4. Transnational Hegemony of Capital

مفهوم هژمونی چندجانبه‌گرا را به‌عنوان سنتز دو مفهوم‌سازی پیشین توضیح می‌دهیم.

۱. نئولیبرالیسم: تأمین کالاهای عمومی و نظم بین‌المللی شرط تحقق هژمونی

در چهارچوب پارادایم نئولیبرالیستی و براساس نظرات افرادی همچون چارلز کیندلبرگر، رابرت گیلیپین و استفان کراسنر، یکی از عواملی که در رده نخست معرفی و شناخت قدرت هژمونیک قرار می‌گیرد توانایی و قدرت دولت هژمونیک در تهیه و ارائه «کالای عمومی بین‌المللی»^۱ است. این امر به‌منظور تأمین ثبات و نظم سیستم بین‌المللی صورت می‌گیرد که در آن تمامی شرکت‌کنندگان می‌توانند به فعالیت‌های اقتصادی، صنعتی و تجاری اقدام کرده و از سیستم اقتصاد آزاد، کمال استفاده را برده و بدین طریق در راستای تأمین منافع خود بکوشند.^(۴)

ایجاد، تقویت، تأمین هزینه‌ها و گسترش این کالاهای عمومی بین‌المللی که تحت عنوان «رژیم‌های بین‌المللی»^۲ (رژیم‌های مالی، پولی، تجاری، سیاسی و نظامی بین‌المللی) معرفی شده‌اند، عوامل و ارکان اصلی ایجاد و تثبیت و تقویت «نظم هژمونیک بین‌الملل لیبرال»^۳ هستند. در تحلیل نئولیبرالیستی، برخورداری از «مزیت‌های نسبی اقتصادی و تولیدی برتر»^۴ از سوی دولت هژمونیک آن هم در مقیاس جهانی و تقریباً غیرقابل مقایسه و کاملاً نابرابر با سایر دولت‌ها، قدرت عظیمی را در اختیار دولت قرار می‌دهد تا فرصت می‌یابد شیوه‌های سازمانی و تشکیلاتی فرآیندهای تولید و ساختار صنایع و نیز مراکز تولیدی سایر کشورها را تحت تأثیر خود قرار دهد. به بیانی دیگر، دولت هژمونیک با بهره‌مندی از توان عظیم اقتصادی و تولیدی و به‌ویژه مزیت‌های نسبی تولیدی و اقتصادی برتر خود، به تنظیم ساختار اقتصادی، تولیدی، تجاری، مالی و اعتباری دیگر بازارها و دولت‌ها اقدام می‌کند. همچنین قدرت هژمونیک در زمینه‌های سیاسی و به‌خصوص در ابعاد نظامی و استراتژیک ظاهر شده و رخ می‌نمایاند. نتیجه کارکرد این رژیم‌ها و نظم

1. The International Public Goods
2. The International Regime
3. The Liberal Hegemonic International Order
4. The Comparative Economic and Productive Advantages

بین‌المللی که از آن حادث می‌شود، حاکمیت بلامنازع سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی فرهنگی از سوی آن دولت هژمونیک بر سایر دولت‌هاست که رویکرد نئولیبرالیسم نهادگرا آن را هژمونی می‌نامد.^(۸)

رابرت کیوهین نیز به‌عنوان یکی از پیشقراولان نئولیبرالیسم نهادگرا، توضیح می‌دهد که عوامل قدرت هژمونیک در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل دربرگیرنده کنترل و حاکمیت بر فعالیت‌ها و جابجایی‌های جهانی مواد خام، تولیدات مصرفی، کالاهای صنعتی و تکنولوژیک، بازارها و سرمایه‌هاست. از دید وی، این عوامل به‌خصوص در سطح امتیازات و مزیت‌های برتر در تولید کالاهای با ارزش افزوده بسیار بالا و با تکنولوژی‌های پیشرفته، قابل توجه و تحلیل هستند. همچنین منابع عظیم ابزارها و فرصت‌هایی را در اختیار دولت هژمونیک قرار می‌دهند تا به‌وسیله آنها دولت بتواند به ایجاد، برقراری و حفظ قواعد سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل (رژیم‌های بین‌المللی) در ایجاد نظم هژمونیک پردازد.^(۹)

اندیشمندان نئولیبرالیست می‌کوشند با طرح تئوری «ثبات هژمونیک»^۱ نشان دهند تداوم حاکمیت قدرتمند رژیم‌های بین‌المللی به‌عنوان پایه‌های اصلی نظم جهانی، وجود و ظهور دولت هژمونیک را همیشه و هم‌چنان ضروری و قطعی می‌نمایند.^(۱۰) به بیان دیگر، با طرح و توضیح ابعاد گوناگون تئوری ثبات هژمونیک، نظریه‌پردازان نئورالیست عنوان می‌دارند: از آنجا که تأمین و تثبیت نظم جهانی هژمونیک از طریق ایجاد، تقویت و تحکیم رژیم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بین‌المللی بر عهده دولت هژمونیک بوده است، لذا تداوم کار این رژیم‌ها و ثبات نظم جهانی نیز نیازمند وجود یک دولت هژمونیک است. در همین چهارچوب است که این گروه از نویسندگان، بحران نظم هژمونیک جهانی و اخلال ایجادشده در روند فعالیت‌های رژیم‌های بین‌المللی را ناشی از «افول قدرت هژمونیک»^۲ در طول تاریخ معاصر به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ به بعد می‌دانند که ما این بحث را پیش از این به‌طور مفصل ارائه کرده‌ایم.^(۱۱)

تأکید نئولیبرالیست‌های نهادگرا بر رفتار و کارکرد قدرت برتر با وجود توضیح

1. The Hegemonic Stability Theory
2. The Decline of Hegemony

مبانی هژمونی، توانایی‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و استراتژیک در ظهور و اجرای کارکرد «رهبری هژمونیک»^۱ امری ضروری، اساسی و اولیه است. هرچند در پارادایم نئولیبرالیستی، برتری اقتصادی منحصربه‌فرد دولت هژمونیک اغلب به عوامل کمی و نه ضرورتاً به عوامل کیفی قدرت و توانایی اقتصادی آن دولت مربوط می‌شود. در عین حال و در نظر برخی نویسندگان، دولت هژمونیک به‌عنوان منبع اصلی «نوآوری‌ها و ابداعات تکنولوژیک»^۲ و نیز پویایی و به‌ویژه رشد در اقتصاد جهانی مطرح است. این بدین معناست که هرچند عوامل کمی قدرت اقتصادی از قبیل نرخ رشد اقتصادی، نرخ درآمد سرانه، ذخیره‌های ارزی، پولی و طلا، نرخ تولید ملی و داخلی و غیره، در توانایی قدرت هژمونیک در ایجاد رژیم‌های بین‌المللی ضروری به نظر می‌رسند، اما به‌طور قطع قدرت هژمونیک بدون بهره‌مندی از عوامل و برتری‌های کیفی قدرت اقتصادی نمی‌تواند ظهور یافته و حاکمیت هژمونیک را اعمال کند.

در مورد آنچه به‌جایگاه و اهمیت توانایی و قدرت برتر نظامی و استراتژیک دولت هژمونیک مربوط می‌شود، نئولیبرالیست‌های نهادگرا این قدرت و توانایی را بیش از هر چیز به‌عنوان یک کالای حیثیتی و اعتباردهنده معرفی می‌کنند. جایگاه برتر و قدرت عظیم نظامی و استراتژیک دولت هژمونیک سبب حفظ، پاسداری و گسترش نفوذ و حاکمیت جهانی آن می‌شود. به عبارت دیگر، در حالی که منابع اقتصادی قدرت هژمونیک ایجادکننده و شکل‌دهنده به قدرت هژمونیک در ایجاد رژیم‌های بین‌المللی و نظم هژمونیک هستند، اما دولت هژمونیک بدون برخورداری از توان و ظرفیت برتر نظامی و استراتژیکی در اعمال حاکمیت و حفاظت از نظم هژمونیک ایجادشده و به‌ویژه اجبار سایر دولت‌ها به همکاری با این نظم با مشکل روبه‌رو می‌شود.^(۱۲)

نگرش نئولیبرالیستی همچنین به توضیح و بررسی استقلال نسبی ساختارها، تشکیلات و نهادهای ایجادشده در اقتصاد سیاسی بین‌الملل توسط دولت هژمونیک علاقه‌مند است. ساختارها، تشکیلات و نهادها طی دوران ایجاد، تثبیت و تقویت

1. The Hegemonic Leadership
2. Technology Innovations

نظم هژمونیک بین‌الملل توسط دولت هژمونیک (ایالات متحده امریکا) به وجود آمده‌اند و پس از دوران افول نسبی این قدرت همچنان پابرجا مانده‌اند. اما کارکرد آنها دچار بحران گردیده است که این بحران بیانگر بحران نظم بین‌الملل لیبرال است. در واقع، اینها عوامل باقی‌مانده از نظام هژمونیک بین‌الملل لیبرال فرو رفته در بحران از دهه ۱۹۷۰ است و ادامه کارکرد آنها، هرچند با مشکلات عمده و اساسی روبه‌روست، تداوم بخش کارکرد سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوران پس از افول هژمونی است.

در این راستا و برای مثال، رابرت کیوهین چنین استقلال نسبی یا اهمیتی را برای نهادها و رژیم‌های اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی بین‌الملل قائل می‌گردد. به‌طور واضح‌تر باید گفت استقلال نسبی نهادها و رژیم‌های بین‌المللی به‌عنوان عوامل ساختاری و کارکردی سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل، به این معناست که آنها می‌توانند در شرایط خاص و بدون اتکای ضروری به قدرت‌هایی که آنها را ایجاد کرده و کارکرد و هزینه‌های این کارکردها را تقبل نموده‌اند، به حیات خود ادامه دهند. بدین ترتیب کیوهین با ترسیم ابعاد علمی و به‌دنبال ارائه یک چهارچوب تئوریک در این رابطه، معتقد است می‌توان تقویت قدرت و کارکرد چنین نهادها و رژیم‌های بین‌المللی را به‌عنوان عوامل اصلی تداوم نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل ایجادشده پس از جنگ جهانی دوم در دستورکار قرار داد. تحقق این امر مشروط به جایگزینی رهبری و قدرت هژمونیک افول‌یافته ایالات متحده با نوعی همکاری چندجانبه میان تمامی اعضای نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. به بیانی دیگر، در حالی که در دوران نظم هژمونیک بین‌الملل لیبرال پس از جنگ جهانی دوم، قدرت و رهبری‌های هژمونیک ایالات متحده ایجاد و تقویت کارکرد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی را برعهده داشت و تمامی هزینه‌های آن را پرداخت می‌کرد، در دوران افول نسبی آن، اعضای سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌توانند و البته ضرورت دارد، با همکاری‌های چندجانبه خلأ ناشی از وضعیت افول قدرت هژمونیک را پُر کنند. این نوعی همکاری کثرت‌گراست که حتی در زمان عدم حضور قدرت هژمونیک یا دوران پسا‌هژمونی می‌تواند به‌کار خود ادامه داده و تداوم کارکرد رژیم‌های بین‌المللی را جهت تسهیل روابط اعضای نظام اقتصاد سیاسی

بین‌الملل تضمین کند. این همکاری کلید اصلی نجات سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل از نتایج بحران نظم هژمونیک است.^(۱۳)

کلید اصلی تفکر و مبنای تحلیل نئولیبرالیسم نهادگرا، به‌ویژه آنگونه که در نوشتارهای رابرت کیوهین مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، در رابطه با جهان پس از هژمونی یا جهان در دوران افول قدرت و نظم هژمونیک امریکایی، بر نقش محوری و استراتژیک همکاری و «وابستگی متقابل»^۱ میان دولت‌ها یا بلوک‌های اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای به‌خصوص در میان کشورهای بزرگ صنعتی تکیه دارد.

در این راستا و به‌عنوان ارائه راهکارهای عملی، کیوهین حتی احتمال تقویت و گسترش «همکاری کثرت‌گرای غیرمتمرکز»^۲ را در میان بازیگران اصلی و اعضای قدرتمند سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل دور از ذهن نمی‌بیند. به بیانی دیگر، در حالی که در دوران حضور دولت هژمونیک، نظم بین‌الملل لیبرال و کارکرد رژیم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال ناشی از حاکمیت این‌چنین دولتی است و هزینه‌های آن پرداخت می‌شود، در دوران پس از هژمونی و یا افول قدرت دولت هژمونیک، همکاری کثرت‌گرا میان قدرتمندان این سیستم می‌تواند جایگزین حاکمیت بلامنازع دولت هژمونیک در ایجاد زمینه تداوم و حیات دوباره نظم بین‌الملل و کارکرد رژیم‌های بین‌المللی شود.^(۱۴) کیوهین ادامه می‌دهد در عصر پس از هژمونی، رژیم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بین‌المللی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند و حتی توسعه و گسترش یابند خصوصاً به این دلیل که همچنان و به‌طور مداوم و البته با قدرت کافی اقدام به رفع معضلات و مشکلات جهانی، تأمین اطلاعات، بسترها و فضاها لازم و مناسب می‌کنند و این امر به منظور تسهیل روابط، معاملات و ارتباطات متقابل اقتصادی، تجاری و مالی میان دولت‌ها و نیز سایر اجزای جوامع مدنی در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل جهانی شده انجام می‌پذیرد. این رژیم‌های جهانی که در دوران پس از هژمونی امریکایی بازسازی می‌شوند، هر مشکلی را که به‌نوعی مشکل جهانی محسوب می‌شود به‌ویژه معضلات جهانی مانند تخریب محیط زیست، قاچاق انسان، فقر و

1. The Interdependency
2. The Decentralised Pluralist Cooperation

نابرابری‌های توسعه در جهان را در دستورکار خود قرار می‌دهند.^(۱۵)

۲. ماتریالیسم تاریخی گرامشین و قدرت ساختاری هژمونیک

پارادایم ماتریالیسم گرامشین از افکار و ایده‌های آنتونیو گرامشی الهام گرفته و سپس توسط پیروان فکری وی توسعه یافته است. از جمله مهم‌ترین نویسندگان مارکسیست که اندیشه گرامشی را توسعه داده و آن را در سطح روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل به کار برده‌اند می‌توان از *رابرت کاکس* و *استفان گیل* نام برد. ما در مقاله «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین» به مبانی مفهوم‌سازی گرامشین از هژمونی پرداخته‌ایم.^(۱۶) آنچه در نوشتار حاضر در پی آن هستیم سنتزی از این مفهوم‌سازی و مفهوم‌سازی نئولیبرالیستی است. بنابراین ما در این قسمت تنها به مباحثی می‌پردازیم که این سنتز را امکان‌پذیر سازد. بدین ترتیب، در حالی که نئولیبرالیست‌های نهادگرا بر توانایی دولت هژمونیک در ایجاد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی و نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال برای تحقق هژمونی تأکید می‌کنند، مفاهیم «ماتریالیسم تاریخی»^۱ به‌ویژه آنگونه که توسط پیروان گرامشی و کاکس به کار گرفته شده است، جهت افزودن به اینگونه عوامل و مبانی مادی و کارکردی قدرت هژمونیک، بر نیروهای اجتماعی، روابط میان این نیروها، نتایج حاصل از مبارزات میان نیروهای اجتماعی و نیز بر اهمیت بنیادین افکار و عقاید اجتماعی و ایدئولوژی تکیه می‌کنند.^(۱۷)

کاکس مفهوم گرامشین هژمونی را به‌منظور برقراری رابطه‌ای ساختاری، اساسی و سیستماتیک میان «طبقات اجتماعی» که از سرمایه به‌عنوان وسیله غایی و نیز هدف اصلی برخوردار می‌باشند و آن را به کار می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌دهد. طبقات اجتماعی در اثر روابط تولیدی و سلسله‌مراتب حاکمیت و سلطه شیوه تولید سرمایه‌داری ایجاد می‌شوند. بدین ترتیب، کاکس معتقد است در طول تاریخ (سرمایه‌داری)، نظم جهانی تنها توسط دولتی برپا شده که در آن دولت هژمونی ابتدا در سطح ملی ایجاد شده، نهادینه شده و گسترش یافته است. این رویداد و تحول مهم ساختاری تحت فشار دوگانه یک انقلاب اجتماعی و اقتصادی صورت گرفته

است. یعنی هژمونی ملی ابتدا درون یک جامعه سرمایه‌داری برگزیده و متحول شده ظاهر شده است. در این جامعه، دو انقلاب اجتماعی و اقتصادی روی داده است: انقلاب روابط اجتماعی که به دنبال تحول روابط تولیدی و شیوه‌های تولیدی صورت گرفته است و انقلاب اقتصادی که در پی تغییر شیوه‌های تولیدی ظاهر شده و تولید و انباشت سرمایه را به شدت گسترش داده و آن را به شکل سرمایه‌داری مدرن مبدل ساخته است. بنابراین، نظم جهانی هژمونیک ابتدا از طریق پویایی نظم اجتماعی داخلی تبلور و ظهور می‌یابد یعنی نظمی که ابتدا در سطح ملی ظاهر شده و در این سطح هژمونی ملی اقدام به برقراری نظم عمومی و ملی جهت تسهیل روابط تولیدی و نهادینه کردن تولید و انباشت سرمایه اقدام کرده است. نظم جهانی هژمونیک سپس به وسیله دولت هژمونیک در سطح روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل گسترش یافته و نهادینه می‌شود تا بدین ترتیب کارکرد نظام جهانی را تحت حاکمیت دولت مزبور تضمین کند.

برای مثال، کاکس به این نکته توجه خاص و اهمیت ویژه آن را گوشزد می‌کند که «نظم هژمونیک جهانی امریکا» از طریق نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توسعه، به دنبال این هدف عمده بود که به نوعی فشارهای اجتماعی - ملی و نیز نیازمندی‌ها و ضرورت‌های رو به رشد و گسترده اقتصاد جهانی را در یک راستا و حول یک محور هماهنگ کرده و آنها را با هم آشتی دهد. به بیانی دیگر، دولت امریکا با ایجاد، تقویت، گسترش و حمایت از کارکرد نهادی اقتصادی بین‌المللی، به برقراری نظم هژمونیک جهانی پرداخته و بدین ترتیب در راستای برآورده کردن اهداف و منافع و رفع نیازهای ملی و بین‌المللی اقدام کرده است.⁽¹⁸⁾ بدین ترتیب، امریکا توانسته همزمان میان دو نیاز بنیادین اما متناقض نظام سرمایه‌داری آشتی برقرار کند و به ایجاد، تقویت و گسترش برنامه‌های رفاه اجتماعی در قالب دولت رفاه و نیز تضمین کارکرد نظام باز و آزاد اقتصاد بین‌الملل لیبرال اقدام کند. «لیبرالیسم انضمامی»¹ که مشروعیت داخلی کارکرد نظام سرمایه‌داری امریکایی و مقبولیت آن را در نظام اقتصاد بین‌الملل لیبرال

در میان دیگر اعضای این نظام در پی داشته، و بر نظم هژمونیک امریکا در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل استوار بوده است، هژمونی امریکا را پایه‌ریزی نموده است.^(۱۹)

در همین چهارچوب نظری، کارکرد دولت هژمونیک در سطح ملی مبتنی بر رضایت و مقبولیت آن توسط جامعه مدنی است و همین مقبولیت زمینه‌ساز ظهور آن در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال است. از دیدگاه استفان گیل مفهوم گرامشین قدرت هژمونیک و مفهوم دولت در نزد جان لاک مکمل یک واقعیت و حقیقت است. دولت تعریف‌شده از سوی لاک براساس نوعی «خودمختاری و خودتنظیمی جامعه مدنی»^۱ بنا نهاده شده است.^(۲۰) خودمختاری و خودتنظیمی جامعه مدنی، به معنای ایجاد بستر عقلایی و مورد قبول همگانی جهت ظهور قدرت و حاکمیت دولت است. در این جامعه، دولت نماینده اراده عمومی است و از کاربرد قهر و زور در دستیابی به قدرت پرهیز کرده و در واقع در راستای تأمین اهداف، نیازها و منافع همگانی - نه ضرورتاً یک طبقه خاص - اقدام می‌کند. بدین ترتیب، چنین هژمونی ایجادشده در سطح ملی و به دنبال آن در سطح بین‌المللی، بیانگر تحول و جایگزینی در به‌کارگیری نوع قدرت است: وانهادن اصل و اولویت به‌کارگیری «زور و سرکوب»^۲ و دیگر ابزارهای مادی قدرت و تأکید و اولویت در به‌کارگیری ابزارهای تأمین‌کننده منافع و نیازهای شهروندان یا کشورهای هم‌پیمان در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال.

این تحول سبب ظهور و نهادینه شدن نوعی رضایت دوطرفه و دوجانبه، درک و اتفاق دوطرفه و نیز نوعی کنترل و تنظیم غیررسمی و غیرآشکار در سطح روابط میان دولت و جامعه مدنی از یک طرف و نیز میان دولت هژمونیک و اعضای هم‌پیمان در سطح روابط بین‌الملل از طرف دیگر است. به بیانی واضح‌تر، دولت هژمونیک نتیجه خواست، رضایت و اتفاق نظر همگانی در سطح ملی و بین‌المللی است و بدین لحاظ از مفهوم سلطه که با زور و سرکوب و غلبه آمیخته شده است، متمایز می‌شود. در سطح بین‌المللی، تمامی دولت‌های مرکز نظام اقتصاد سیاسی

1. Civil-Society Autoregulation
2. Coersion

بین‌الملل لیبرال موافق حاکمیت دولت هژمونیک هستند، در غیر این صورت یا این دولت‌ها هنوز به رتبه دولت - ملت‌های مرکز این نظام ارتقا نیافته‌اند یا اینکه (مانند دولت‌های غیرلیبرال) اساساً عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال نیستند.^(۲۱)

«دو طرفه بودن منافع»،^۱ دستاوردها و نتایج مثبت حاصل از کارکرد نظم هژمونیک جهانی میان رهبری هژمونیک و سایر کشورهای عضو نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال بدان معناست که نتایج و فواید حاصل از برقراری و کارکرد این نظم، همزمان منافع و اهداف این دولت و سایر اعضا را دربرمی‌گیرد و در واقع نیازهای همه آنها را مرتفع می‌سازد.^(۲۲) بدین ترتیب با تأکید بر بُعد رهبری قدرت هژمونیک، پارادایم گرامشین، قدرت معنوی دولت هژمونیک در سطح نیروهای اجتماعی (سطح ملی) و در سطح بین‌المللی را اصل اساسی می‌شمارد، به طوری که هر چه موقعیت و جایگاه مشروعیت و «حاکمیت معنوی»^۲ آن قوی‌تر و گسترده‌تر باشد، کمتر نیازمند به کارگیری اشکال گوناگون سرکوب و استفاده از نیروی زور و تحمیل منافع ملی خود به دیگران است، به طوری که اساساً به کارگیری زور و سرکوب و تحمیل منافع ملی بر دیگران نشانگر از میان رفتن جایگاه و موقعیت قدرت هژمونیک و تبدیل آن به یک دولت سلطه‌گر است.^(۲۳)

در مقایسه پارادایم‌های گرامشین و نئولیبرالیست نهادگرا در خصوص مفهوم‌سازی هژمونی، ماتریالیسم تاریخی گرامشین از تلاش صرف در برقراری نظم از طریق ایجاد و تأمین کارکرد رژیم‌های بین‌المللی در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال براساس بهره‌گیری از مزیت‌های اقتصادی و تولیدی مقایسه‌ای ملی توسط دولت هژمونیک آنگونه که نئولیبرالیست‌ها توضیح می‌دهند فراتر رفته و اساساً هژمونی را به شیوه‌ای متفاوت و متمایز مفهوم‌سازی کرده است که در سطور گذشته بیان شد. این مفهوم‌سازی همچنین دستاورد نهایی ایجاد نظم هژمونیک را که نئولیبرالیست‌ها در چهارچوب تئوری ثبات هژمونیک، پیشبرد اهداف و منافع ملی و بین‌المللی دولت هژمونیک توضیح می‌دهند، به پیشبرد اهداف و منافع همگانی و همسو با منافع هم‌پیمانان ارائه می‌کند. بنابراین، در مفهوم‌سازی گرامشین از

1. The Reciprocity of Gains
2. The Moral Sovereignty

هژمونی، بر ایجاد یک نظام ایدئولوژیکی پایه‌ریزی شده در سطح ملی و بین‌المللی براساس مقیاس‌ها، ارزش‌ها، اصول و چهارچوب‌های جهانی به منظور تفاهم و رضایت همگانی و دوطرفه تمرکز شده است. یعنی هم کارکرد هژمونی در سطح ملی و به‌عنوان مقدمه‌ای بر ظهور هژمونی در نظام سرمایه‌داری، نقطه تمایز است و هم مبانی ایدئولوژیکی قدرت (لیبرال دموکراسی) تفاوت با مفهوم‌سازی‌های دیگر از هژمونی را گوشزد می‌کند؛ به‌ویژه اینکه این ایدئولوژی هم نقش عنصر قدرت را در شکل‌گیری هژمونی ایفا می‌کند و هم چهارچوب رفتاری و توضیح‌دهنده کارکرد و حتی چشم‌انداز آتی تحولات دولت هژمونیک در نظام اقتصاد سیاسی جهانی را که متأثر از جریان غالب لیبرال دموکراسی است، تبیین می‌کند. زیرا کارکرد و چشم‌انداز تحولات آتی این نظام نیز براساس همین مقیاس‌ها، ارزش‌ها، اصول و چهارچوب کلی و عمومی هژمونی فراملیتی سرمایه در جهان صورت می‌گیرد تا تأمین‌کننده و تداوم‌دهنده هژمونی سرمایه‌داری جهانی باشد.^(۴۴) یعنی هنگامی که نحوه و نوع اندیشیدن و شیوه عمل و کارکرد جامعه‌ای که در آن هژمونی ظهور کرده است، بتواند به صورت‌های گوناگون، انواع ممکن و احتمالی اندیشیدن و شیوه‌های عمل و کارکرد دیگر جوامع را تحت‌تأثیر و نفوذ خود قرار دهد، هژمونی و نظم هژمونیک در نظام اقتصاد سیاسی جهانی ظاهر می‌شود زیرا این رویداد مشروعیت‌دهنده عملکردها و ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هژمونی در سطح جهانی می‌شود و پایه‌های نظم هژمونیک جهانی را بنا می‌کند.^(۴۵)

مفهوم‌سازی ساختاری گرامشین از هژمونی، پویایی لازم برای شرایط اساسی و تغییر این شرایط که ظهور و افول هژمونی را براساس ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، فراهم می‌کند. این امر امکان فهم و توضیح تغییرات تاریخی هژمونی را امکان‌پذیر می‌سازد. در نتیجه، مفهوم‌سازی گرامشین از هژمونی چشم‌انداز ظهور «هژمونی فراملیتی سرمایه»^۱ را در دوران افول هژمونی امریکا امکان‌پذیر می‌سازد. این مفهوم‌سازی حاکمیت جهانی، فراسرزمینی و فراملی سرمایه در جهان را که تمامی دولت‌ها از جمله دولت سابقا

هژمونیک امریکا را تحت پوشش قرار می‌دهد و ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سرمایه را حاکم می‌سازد، به‌عنوان هژمونی جدید و جایگزین معرفی می‌کند.^(۴۶)

با این حال و با وجودی که مفهوم‌سازی ماتریالیستی تاریخی گرامشین به معرفی توضیح بسیار عمیق و همه‌جانبه‌ای از عوامل و مؤلفه‌های ایجادکننده قدرت هژمونیک اقدام می‌کند، این مفهوم‌سازی نیز از محدودیت‌ها و کاستی‌های مهمی برخوردار است. از جمله این موارد عبارتند از:

۱. به اندازه کافی نمی‌تواند عوامل و مؤلفه‌های ایجادکننده و سازنده قدرت هژمونیک را جهت تحلیل دقیق‌تر و شناخت بهتر از آنها از یکدیگر جدا کرده و به بررسی و تحلیل هریک از آنها بپردازد؛

۲. نمی‌تواند به‌طور واضح و عینی اهمیت نسبی، سهم و میزان ضروری هریک از این عوامل و مؤلفه‌ها را شناسایی کند و توضیح دهد کدام‌یک از این عوامل و مؤلفه‌ها و هر کدام به چه میزان و درجه اولیبتی از نظر زمانی و تقدم و تأخر باید وجود داشته باشند و قرار بگیرند تا یک قدرت هژمونیک ساختاری ایجاد شود؛

۳. همچنین قادر نیست سقف و حد قدرتی که باید یک قدرت برتر جهانی از آن بگذرد یا کسب کند تا قدرت هژمونیک ایجاد شود و اگر از آن نزول کند عملاً به مرحله افول قدرت خود قدم گذارده است، شناسایی کرده و توضیح دهد. در واقع، رهیافت ماتریالیسم تاریخی گرامشین نمی‌تواند برای مشاهده، ملاحظه، تحلیل و ارزیابی دقیق عوامل و مؤلفه‌های بنیادین قدرت هژمونیک و نیز تحولات و تغییرات (صعود و افول) این قدرت در گذر از تاریخ نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل کاملاً مفید، کافی و خالی از نقص تلقی شود. وجود چنین نقصی، به‌ویژه در صورت ضرورت بررسی، ملاحظه و ارزیابی تأثیرات افول هژمونی ایالات متحده امریکا از ۱۹۷۰ به بعد بر روند تحولات نهادها، ساختارها و عناصر نظم جهانی - آنگونه که برای مثال دغدغه نهادگرایان نئولیبرال برای بازسازی نظم نوین جهانی مبتنی بر همکاری و وابستگی متقابل توضیح می‌دهد - ناممکن می‌سازد. در نتیجه ضرورت دارد جهت سنتز مفهومی هژمونی در پارادایم نئولیبرالیستی و گرامشین تلاش کنیم. این سنتز مفهوم در قسمت بعدی به‌صورت مفهوم‌سازی ترکیبی از هژمونی ارائه می‌شود.

۳. سنتز مفهوم هژمونی: مفهوم‌سازی هژمونی چندجانبه‌گرا

عطف به توضیحات گفته شده و به‌منظور ارائه مفهوم ترکیبی - «توضیح چندبعدی و فراگیر»^۱ و سنتز مفهوم هژمونی، ابتدا سعی می‌کنیم محدودیت‌های موجود در مفهوم‌سازی گرامشین از هژمونی را پاسخ دهیم. چنین مفهوم‌سازی را می‌توان با به‌کارگیری چهارچوب تحلیلی جان ایکنبری و چارلز کوپچان در رابطه با مفهوم مبانی قدرت خلق کرد.^(۳۷)

این چهارچوب تحلیلی به‌دلیل تمرکز بر مشروعیت و توضیح آن تحت عنوان منبع اصلی قدرت هژمونیک، قابلیت آن را دارد که نگاه نئولیبرالیستی و نگرش ماتریالیستی گرامشین به هژمونی را با یکدیگر ادغام کند زیرا از نگاه ایکنبری و کوپچان، عوامل و مؤلفه‌های قدرت مادی که توانایی یک دولت در ایجاد رژیم‌های بین‌المللی را در پی دارند، سازنده توانایی‌های مادی قدرت هژمونیک، عوامل و مؤلفه‌های قدرت ساختاری گرامشین، ابعاد ایدئولوژیک و معنوی و نیز هنجاری قدرت هژمونیک هستند. بنابر هر دو دسته عوامل و مؤلفه‌های مادی و ساختاری قدرت در هژمونی با یکدیگر قابل تطبیق بوده و می‌توانند به‌صورت تکمیل‌کننده یکدیگر به ایفای نقش پرداخته و سبب ظهور هژمونی شوند. این بدین معنا خواهد بود که در حقیقت به‌کارگیری دو رهیافت نئولیبرالیستی و ماتریالیستی گرامشین و اجماع نگرش‌های آن دو نسبت به قدرت هژمونیک، به‌نوعی سبب تقویت دوطرفه و دوگانه یک رابطه ویژه میان اشکال مادی قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی هژمونیک و نیز اشکال معنوی و هنجاری قدرت هژمونیک می‌شود.

در مفهوم‌سازی ترکیبی هژمونی، قدرت به‌معنای زور، و قدرت به‌معنای حق یعنی تمامی توانایی‌ها و ظرفیت‌های مادی، ایدئولوژیک، معنوی و هنجاری قدرت هژمونیک با یکدیگر جمع شده و درمی‌آمیزند تا بدین ترتیب بتوانند نوع خاصی از حاکمیت پذیرفته شده و سلطه مشروع را ایجاد کرده و پایه‌ریزی کنند. این نوع حاکمیت و سلطه مشروع بر پروسه ویژه‌ای استوار شده است، پروسه‌ای که جهت هماهنگی و هم‌راستا نمودن مسیر و گرایش‌ها و روند ارزش‌ها و اهداف دولت

هژمونیک از یک سو، گرایش‌ها، روند ارزش‌ها و اهداف سایر دولت‌ها از سوی دیگر و یا برعکس اقدام می‌کند. تعاریف، نگرش‌ها و چهارچوب‌بندی‌های این دولت‌ها - دولت‌های غیرهژمونیک - خصوصاً در رابطه با ارزش‌ها و اهداف ملی مورد نظرشان به گونه‌ای تغییر و تحول می‌یابند که بتوانند در موافقت و هماهنگی کامل نسبت به فهم، نگرش و تحلیل اصول و اهداف معنوی و هنجاری دولت هژمون در دورن نظم جهانی قرار بگیرند.

آنچه در اینجا باید بر آن تأکید کنیم و اهمیت آن را گوشزد کنیم، این است که در چهارچوب نظم ایجادشده در نظام اقتصادی سیاسی بین‌الملل، مشروعیت هژمونی اساساً بر دو محور عمده قرار می‌گیرد: (۱) نحوه تصمیم‌گیری در سطح روابط بین‌الملل و روابط دولت هژمونیک با سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد؛ (۲) نحوه پذیرش تصمیمات دولت هژمونیک از سوی اعضا این سیستم. بدین ترتیب، آنچه ویژگی خاص هژمونی پایه‌ریزی شده براساس مشروعیت را در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال توضیح می‌دهد، محوریت چندجانبه‌گرایی در نحوه تصمیم‌گیری و پذیرش تصمیمات است. تبلور و کارکرد مشروعیت هژمونی زمانی آغاز می‌شود که نحوه تصمیم‌گیری در رابطه با اهداف، منافع و ارزش‌های همگانی از سوی دولت هژمونیک و سایر دولت‌های عضو نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال متکی بر اصل چندجانبه‌گرایی باشد. تداوم مشروعیت هژمونی نیز به نحوه پذیرش تصمیمات اتخاذشده دولت هژمون از سوی سایر دولت‌های عضو سیستم بستگی دارد؛ یعنی تداوم مشروعیت هژمونی بستگی به این دارد که این پذیرش با اتفاق نظر و تفاهم صورت گیرد.

در یک کلام، آنچه زیربنای روابط دولت هژمونیک و سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال را می‌سازد و مشروعیت هژمونی را سبب می‌شود حاکمیت اصل چندجانبه‌گرایی بر این روابط است. در عین حال، نباید فراموش کرد مشروعیت به‌عنوان بُعد مهم و اصلی قدرت هژمونیک، به‌طور کامل و صد درصد به تغییرات و تحولاتی که در ابعاد مادی و سنتی قدرت هژمونیک روی می‌دهد ارتباط پیدا نمی‌کند؛ هرچند به‌طور یقین از آنها متأثر می‌شود. در نتیجه، ظهور، افزایش یا تغییر در توانایی‌ها و ظرفیت‌های مادی و سنتی برتر قدرت

هژمونیک ممکن است به‌طور کامل از سوی تغییرات - صعود و افول - بُعد مشروعیت این قدرت همراهی نشود و یا اینکه در مواردی ممکن است مشروعیت قدرت هژمونیک حتی در صورتی که بخشی از برتری‌های ناشی از وجود اشکال گوناگون قدرت مادی و سنتی کاهش یافته و به‌طور نسبی از دست بروند، همچنان - البته به‌صورت محدودتر و کم‌رنگ‌تر از قبل - پابرجا بماند. یا اینکه برعکس، حتی در صورت ظهور، تداوم یا گسترش قدرت مادی برتر و بلامنازع، مشروعیت هژمونی پدیدار نشود و یا توسعه نیابد.

بدین ترتیب، نگرش و مفهوم‌سازی ترکیبی و چندبُعدی از قدرت هژمونیک می‌تواند سبب تقویت نوعی تجسم دقیق‌تر و مشاهده بسیار آسان‌تر از هژمونی و ارکان آن در چهارچوب گسترده نظام اقتصاد سیاسی جهانی گردد. همچنین این نوع تحلیل و ارزیابی از قدرت هژمونیک - مشروعیت هژمونیک - این امکان را در اختیار ما قرار می‌دهد تا بتوانیم با دقت لازم به بررسی تأثیرات ناشی از تحولات تاریخی قدرت هژمونیک (صعود و افول) بر روند و مسیر گرایش سیاست‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی دولت هژمونیک یا حاکمیت هژمونیک سرمایه در جهان بپردازیم.

با محور قرار دادن مشروعیت ناشی از چندجانبه‌گرایی به‌عنوان بنیان مفهوم‌سازی ترکیبی هژمونی دوران تحولات تاریخی، قدرت هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال پس از جنگ جهانی دوم قابل تشخیص است: ۱) دوران هژمونی مطلق؛ ۲) دوران هژمونی در افول؛ ۳) دوران پس از هژمونی.^(۴۸)

در دوران هژمونی مطلق عالیترین و بالاترین درجه ممکن رضایت عمومی، اتفاق نظر و تفاهم ایدئولوژیک میان قدرت هژمونیک و هم‌پیمانان آن و نیز سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال ایجاد شده و به دست آمده است. در این دوران، چندجانبه‌گرایی بر روابط هژمون و سایر دولت‌ها حاکم بوده و دشمنی، ستیز و درگیری میان هژمون و سایر اعضای سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال در پایین‌ترین درجه ممکن و قابل تصور رؤیت می‌شود. در این دوران همچنین، هژمون اقدام به‌کارگیری و اجرای سیاست‌های بنیادین و اصولی

خود که هم تأمین‌کننده منافع عمومی دولت‌های عضو سیستم و نیز همزمان تأمین‌کننده منافع ملی دولت هژمونیک بوده‌اند، نموده است. برای مثال، سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۴۵ به‌عنوان دوران ایجاد، تثبیت و توسعه - صعود - حاکمیت هژمونی مطلق ایالات متحده امریکا محسوب می‌شود. طی این دوران، وفور منابع عظیم و عوامل قدرت ایالات متحده امریکا به این کشور اجازه داده تا بتواند به راحتی به پیگیری سیاست‌های اقتصادی که دربرگیرنده منافع عمومی و کلی سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل بوده‌اند، اقدام کند؛ چیزی که تحت عنوان سیاست‌های چندجانبه‌گرایی اقتصادی و تجاری نام گرفته‌اند. همزمان با این امر، ایالات متحده امریکا خصوصاً تلاش‌های گسترده‌ای را جهت ایجاد، سازماندهی، پیشبرد و به‌کارگیری یک نوع تفاهم و توافق عمومی مسلط و حاکم در سطح اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال به‌کار برده است. این تفاهم و توافق عمومی ایجادشده حول محور تفکر توسعه «سیاست‌های کلان اقتصادی، تولیدی و مالی کینزی» صورت گرفته است. این تفکر توسعه و نیز کارکرد قدرت هژمونیک ایالات متحده امریکا و نیز همکاری‌ها و تفاهمات دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال را با این کشور در چهارچوب اصل چندجانبه‌گرایی اقتصادی و سیاسی فراهم کرده است.

اما در مورد آنچه به دوران هژمونی در افول و پسا‌هژمونی مربوط می‌شود، لازم است یادآوری شود این دوران‌ها به ترتیب بیانگر دوران بحران قدرت هژمونیک (۱۹۷۹-۱۹۷۰) و دوران پایان هژمونی (دوران پس از ۱۹۸۰) هستند. زیرا در این دوران مؤلفه‌ها و شاخص‌های مشروعیت هژمونیک - چندجانبه‌گرایی، تفاهم و اتفاق‌نظر حاکم بر روابط دولت هژمون و سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال در ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک - ابتدا کم‌رنگ و ضعیف شده و سپس آرام‌آرام از میان رفته‌اند. در واقع آنچه در دوران افول و پایان هژمونی جایگزین مؤلفه‌ها و شاخص‌های مشروعیت هژمونیک گردیده‌اند، عبارتند از: برتری منافع ملی دولت هژمون نسبت به منافع عمومی و همگانی سایر دولت‌های عضو سیستم، بروز سطوح مختلفی از درگیری‌ها، تخاصمات و تنازعات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی میان دولت هژمونیک و سایر

اعضای سیستم، تلاش در جهت تحمیل اهداف، منافع و تصمیمات دولت هژمون بر سایر دولت‌ها و در مواردی تنبیه و تهدید و یا مجازات دولت‌ها و هم‌پیمانانی که احتمالاً در راستای این اهداف، منافع و تصمیمات حرکت نکنند و...

به بیانی دیگر، افول قدرت هژمونیک امریکا زمانی ظاهر می‌گردد که بتوان برخی از علائم ضعف هرچند نسبی منابع هنجاری قدرت هژمونیک، یعنی بحران چندجانبه‌گرایی و نیز ضعف نسبی این کشور در تعهد عملی نسبت به تجارت آزاد چندجانبه‌ای و در نتیجه بحران مشروعیت هژمونیک آن را مشاهده نمود. در حقیقت، در پی ضعف نسبی منابع مادی قدرت (افول نسبی قدرت هژمونیک) و در نتیجه ضعف اراده سیاسی دولت هژمونیک در افول در برقراری، تداوم و تحکیم تجارت آزاد چندجانبه‌ای و توجه بیشتر نسبت به منافع کوتاه‌مدت ملی و تضاد آن با منافع سایر کشورهای هم‌پیمان، زمینه‌های درگیری در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال فراهم می‌شود و بدین ترتیب مراحل مقدماتی بحران مشروعیت بین‌المللی این قدرت ایجاد می‌شود. بنابراین، مشروعیت هژمونیک زمانی وجود خواهد داشت که هنجارها و اصول ایجادشده از سوی دولت هژمونیک به قدری قوی و مستحکم باشند که بتوانند سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال و کشورهای وابسته را از طریق تحت‌تأثیر قرار دادن گزینه‌های (سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی و فرهنگی) منافع ملی این گروه از کشورها را تعریف و هدایت کنند و در نتیجه حتی بتوانند تصور و نگرش آنها نسبت به نظم جهانی را شکل دهند. زیرا اعضای کمتر قدرتمند سیستم بین‌الملل به این دلیل رهبری یک دولت برتر و قدرتمند را می‌پذیرند که آنها مشروعیت و کارایی نظم موجود (ایجادشده از سوی این دولت را) عملاً پذیرفته‌اند.^(۳۹)

ایالات متحده آمریکا، در دوران افول هژمونیک، ترجیح داده سیاست‌های اقتصادی حمایت‌گرایانه را به منظور حفظ منافع کوتاه مدت خود در پیش گیرد. بدین ترتیب، هرچند سیاست همکاری جمعی به‌عنوان تنها گزینه محتمل جهت تحقق نوعی رهبری جمعی ایالات متحده آمریکا و جایگزینی هژمونی در افول معرفی گردیده است، اما پیگیری سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی از سوی این کشور یک‌چنین رهبری جمعی را عملاً ناممکن ساخته است. یک‌جانبه‌گرایی ایالات

متحدۀ امریکا در دوران پس از واقعه یازدهم در حمله به اهداف تعریف‌شده تروریسم و کشورهای افغانستان و عراق بدون توجه به ضرورت دستیابی به یک اجماع جهانی و موفقیت در کسب همراهی همگانی و مشارکت کشورهای هم‌پیمان در حمله به اهداف مورد نظر، نشانگر این واقعیت است که با وجود منافعی که امریکا می‌تواند در کسب همراهی و همکاری همه‌جانبه جهانی در برخورد با تروریسم به دست آورد و این امر، به گفته جوزف نای، مشروعیت و مقبولیت آن را از طریق تقویت قدرت نرم‌افزاری در پی داشته باشد، اما عدم تحقق این امر و اصرار به تکروی امریکایی نشانگر عدم توان حاکمان واشنگتن در اولویت بخشیدن به منافع درازمدت ملی که هماهنگی با منافع جهانی دارد، نسبت به منافع کوتاه‌مدت ملی که البته هزینه‌های سنگین نظامی را بر سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آنان تحمیل می‌کند، می‌باشد.^(۳۰) در یک کلام، در دوران افول هژمونیک و به‌ویژه در آغازین سال‌های قرن جدید ایالات متحده امریکا نمی‌تواند در راستای چندجانبه‌گرایی که شرط لازم و کافی بازیافت هژمونی است قدم بردارد، زیرا افول نسبی توانمندی‌های اقتصادی و سیاسی که بتواند دیگران را از طریق تأمین خواسته‌هایشان با امریکا همراه کند و در کنار حفظ مشروعیت و مقبولیت جهانی، امریکا را در دستیابی به اهداف خود نیز یاری کند به شدت کاهش داده است؛ امریکا چاره‌ای جز تکروی ندارد و این امر سرازیری افول را پُرشیب‌تر خواهد کرد: این واقعیت به‌خوبی در مطالعه تعاملات و واکنش کشورهای در روابط با امریکا به‌ویژه پس از یازدهم سپتامبر و خصوصاً در حمله به عراق قابل مشاهده است.

بدین ترتیب، در این نوشتار ضمن سنتز مفهوم هژمونی در ادبیات نئولیبرالیسم نهادگرا و ماتریالیسم گرامشین ما توانسته‌ایم با پیشنهاد یک فرمول ترکیبی و چندبُعدی از عوامل و مؤلفه‌های گوناگون مادی، کارکردی و معنوی قدرت هژمونیک فرمول و مدلی را ارائه کنیم که با محور قراردادن اصل چندجانبه‌گرایی، هژمونی، ساختار، مبانی و تغییرات آن را براساس این اصل ارزیابی و تحلیل می‌کند. به بیانی دیگر، می‌توان اساساً وجود هژمونی را در سایه اصل چندجانبه‌گرایی مشاهده کرد و لذا در اینجا ما پیشنهاد مفهوم هژمونی چندجانبه‌گرا را ارائه می‌کنیم و بدین ترتیب ملاک اصلی برای مطالعه وجود، تثبیت، گسترش و یا برعکس افول،

کاهش و تضعیف هژمونی در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل یا جهانی را اصل چندجانبه‌گرایی می‌دانیم. در ادامه این قسمت از نوشتار، توضیح مختصری از اصل چندجانبه‌گرایی و جایگاه هژمونیک آن در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم ارائه می‌شود.

اصل چندجانبه‌گرایی از نگاه بسیاری از دانشمندان اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیانگر و معرف ساختار نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال پس از جنگ جهانی دوم بوده و حتی فرایند بسیار طولانی و تاریخی جهانی شدن را نیز از خود متأثر ساخته است.^(۳۱) در واقع، به دنبال بازسازی و پی‌ریزی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال و نظم هژمونیک در دوران پس از جنگ جهانی دوم توسط ایالات متحده آمریکا، «چندجانبه‌ای شدن»^۱ روابط اقتصادی و تجاری بین‌الملل با شرکت آزاد و برابر تمامی کشورهای عضو نظام اقتصاد آزاد و لیبرال، سبب فراهم نمودن زمینه‌های بازگشایی اقتصادی و آزادسازی تجاری در نظام جهانی شده و از این روست که اصل چندجانبه‌گرایی با اصل کثرت‌گرایی تطابق یافته و در بسیاری از موارد به‌طور مترادف به کار برده می‌شود. ایجاد چنین ساختار و محیط مناسب در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل سبب تسریع در روند بین‌المللی شدن اقتصاد جهانی نیز گردیده که در نهایت به رشد جهانی شدن اقتصاد انجامیده است.

جمع بسیاری از دانشمندان معروف اقتصاد سیاسی بین‌الملل، این نظریه که چندجانبه‌گرایی در روابط اقتصادی و تجاری بین‌الملل معرف و تشکیل‌دهنده نوع ساختار سیاسی ویژه - نظم هژمونیک امریکایی - در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم بوده و در نهایت منجر به ظهور و رشد بی‌سابقه اقتصاد جهانی گردیده است را به روش‌های گوناگون بیان کرده‌اند. در این راستا، جان راگی بر نظریه چندجانبه‌گرایی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم تکیه کرده است تا بتواند عامل اصلی و زمینه مساعد «نهادینه کردن»^۲ و «کارکردی نمودن»^۳ نظام بین‌الملل لیبرال را براساس قواعد سیاسی، اقتصادی و تجاری جهانشمولی که

1. Multilateralisation
2. Institutionalization
3. Functionalisation

سبب باز نگاه داشته شدن هرچه بیشتر این نظام و فراگیرتر شدن آن را فراهم کرده‌اند، معرفی کند.^(۳۳) رابرت کاکس نیز عنوان کرده است که اساساً تعمیم جهانشمولی نظام اقتصادی، تولیدی، تجاری و حتی سیاسی نظم لیبرالیستی امریکایی در دوران پس از جنگ جهانی دوم در پرتو برقراری نظم چندجانبه‌گرا و تحت هدایت راهبردی اصول اقتصاد کلان کینزی قرار داشته است، اصولی که ضمن پاسخ به ضرورت‌های دولت رفاه در کسب مشروعیت کارکرد ملی دولت سرمایه‌داری، محدودیت‌های ساختاری دخالت دولت در اقتصاد و تجارت جهانی را به‌منظور تأمین نیازهای ضروری رشد و گسترش نظام سرمایه‌داری بین‌المللی پایه‌ریزی کرده است و بدین ترتیب همزمان به دو نیاز متضاد جواب مثبت داده است.^(۳۴)

با افزایش سطح همکاری و هماهنگی کردن روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری آزاد به‌ویژه در میان کشورهای صنعتی جهان، نظم هژمونیک چندجانبه‌گرای امریکایی بعد از جنگ جهانی دوم ساختار لازم برای تأمین وحدت و یکپارچگی اقتصاد جهانی را پایه‌ریزی کرده است.^(۳۵) کیوهین و نای، بنیانگذاران نظریه وابستگی متقابل پیچیده و از همراهان نظریه رژیم‌های بین‌المللی این مسئله را به‌روشنی پذیرفته و توضیح داده‌اند که زیربنایی واقع شدن اصل چندجانبه‌گرایی به‌عنوان ساختار سیاسی، روند گسترش نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال پس از جنگ جهانی دوم که بعد از پایان جنگ سرد تداوم بخش جهانی‌شدن اقتصاد محسوب می‌شود، بر رابطه اساسی و پایدار موجود میان این روند و وابستگی متقابل فزاینده بین‌الملل لیبرال استوار بوده است و اصل وابستگی متقابل به‌نوبه خود از اصول بنیادین نظم اقتصادی و سیاسی هژمونیک چندجانبه‌گرای برقرار شده توسط ایالات متحده امریکا می‌باشد.^(۳۶) برخی از نویسندگان حتی با تکیه بر دو اصل جهانی‌شدن و همبستگی در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال به‌عنوان عوامل رشد این نظام، اذعان می‌دارند از نظر تاریخ ایجاد نظم هژمونیک لیبرال امریکایی پس از جنگ جهانی دوم چندجانبه‌گرایی و بین‌المللی شدن اقتصاد دو اصل تفکیک‌ناپذیر بوده‌اند به‌طوری که همیشه یکی از این دو به سمت دیگری حرکت و نظام را هدایت نموده است تا به نظام اقتصاد جهانی نئولیبرالیستی ملحق شده است.^(۳۷) به‌علاوه اینکه، تمامی مظاهر یک نظام اقتصاد جهانی سرمایه‌داری مانند ایجاد و قدرت شرکت‌ها،

بانک‌ها و مؤسسات چندملیتی و در نهایت فراملیتی، توسعه ساختار نظام اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی و نهادهای فراملی همگی در چهارچوب نظم هژمونیک مبتنی بر چندجانبه‌گرایی تحقق یافته‌اند.^(۳۷) در نتیجه، با تکیه بر نقشی که ساختار چندجانبه‌گرایی نسبت به بهبود، اصلاح و افزایش سطح جابه‌جایی‌های بین‌المللی و در نهایت جهانی منابع انسانی، اقتصادی و مالی در چهارچوب فرایند تولید و رقابت اقتصادی بین‌المللی و سپس جهانی ایفا کرده است، تداوم این اصل و قدرتی که بتوان آن را مورد حمایت و کنترل قرار دهد در نظام اقتصاد سیاسی جهانی یک ضرورت است.^(۳۸)

خلاصه و نتیجه‌گیری

در این نوشتار، پارادایم‌های نئولیبرالیستی نهادگرا و ماتریالیسم گرامشین در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌منظور شناسایی و توضیح عوامل و عناصر قدرت هژمونیک و نیز تحولات تاریخی سطح قدرت - صعود و افول - که هژمونی با آن روبه‌رو می‌گردد به‌کار گرفته شد و در نهایت با سنتز مفاهیم ارائه‌شده در این پارادایم‌ها، فرمول ترکیبی جهت فهم و درک بهتر هژمونی و تغییرات تاریخی آن صورت گرفت.

نوشتار حاضر اقدام به پیشنهاد تمایز بین انواع گوناگون مفهوم‌سازی از قدرت هژمونیک، عوامل و مؤلفه‌های اساسی هریک از این مفهوم‌سازی‌ها و سطوح مختلف قدرت در هریک از تصاویر ارائه شده از هژمونی، اقدام نموده است. به بیان دیگر، ما پیشنهاد کرده‌ایم تمایزی میان نگرش‌های گوناگون نسبت به هژمونی صورت گیرد: (۱) نوعی هژمونی که قدرت خود را از طریق مجاب کردن و قانع نمودن سایر دولت‌ها و براساس تفاهم، اتفاق‌نظر و رضایت همگانی به اجرا در می‌آورد، یعنی مدل ترکیبی ارائه‌شده از هژمونی که مبتنی بر دو اصل مشروعیت از یک‌سو و تفاهم عمومی از سوی دیگر و مبتنی بر اصل چندجانبه‌گرایی می‌باشد؛ (۲) آن نوع هژمونی که قدرت خود را در قالب رهبری ایدئولوژیک آشکار می‌کند، یعنی نگرش و رهیافت گرامشین نسبت به قدرت هژمونیک؛ (۳) نوعی دیگر از قدرت هژمونیک که برقراری نظم از طریق ایجاد رژیم‌های بین‌المللی را البته بنابر

مزیت‌های اقتصادی و تولیدی ملی و بین‌المللی خود دنبال می‌کند، یعنی نگرش نئولیبرالیستی به هژمونی.

توضیح بیشتر اینکه، در فرآیند جهانی‌شدن اقتصاد که سرمایه‌داری جهانی^۱ با خروج از پوسته مرزها، دولت‌ها و موانع ملی، امروز در حال تثبیت حاکمیت جهانی است و این حاکمیت را در ورای حاکمیت تمامی دولت‌ها - تمامی دولت‌های قدرتمند اقتصادی و سیاسی و دولت‌های متوسط و ضعیف - به شیوه‌ها و در سطوح متفاوت قرار داده است، سبب شده منافع ملی دولت‌ها، حتی دولت‌هایی را که در دوران بین‌المللی‌شدن سرمایه، تولید و تجارت در فردای جنگ جهانی دوم نقش اساسی ایفا کرده‌اند، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، در رتبه دوم اهمیت قرار دهد. این امر برای ایالات متحده آمریکا که تاکنون با بهره‌مندی از اقتدار بر نظام بین‌الملل یا سابقه برخورداری از قدرت موتور بین‌المللی اقتصاد توانسته بود در صحنه‌های سیاست بین‌الملل جایگاه هژمونیک خود را حفظ کند، اینک مجبور به تمسک به ابزارهای کلاسیک تأمین امنیت گردیده است. در حقیقت، در دوران افول هژمونی، تنها حوزه قدرت برتر ایالات متحده آمریکا که می‌تواند تداوم سلطه این کشور را هرچند به‌طور محدود و گذرا بر نظام بین‌الملل حفظ کند - رویدادی که به‌ویژه پس از وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ ظاهر شده است - حوزه امنیت و قدرت نظامی این کشور است. *سوزان استرنج* در توضیح مبانی چهارگانه قدرت ساختاری هژمونی^۲، کنترل بر تولید و تجارت، مالیه، امنیت و علم و تکنولوژی را ضروری فرض می‌کند، اما به این نکته نیز اقرار دارد که در عصر جهانی‌شدن اقتصاد و ورود رقبای قدرتمند به حوزه رقابت و تقسیم قدرت جهانی با آمریکا، از چهار حوزه فوق تنها در حوزه نظامی و امنیتی است که آمریکا بدون رقیب مانده است.^(۳) لذا این کشور بازیگر برتر در این حوزه است و از این طریق تلاش دارد جایگاه برتر از دست رفته نسبی در اقتصاد و سیاست جهانی را با کاربرد امنیتی و تعریف روابط بین‌الملل در چهارچوب دغدغه‌های امنیتی بازباید. اما باید پرسید آیا در عصر جهانی‌شدن اقتصاد و حاکمیت جهانی سرمایه، امنیت و قدرت ساختاری امنیت تا چه میزان می‌تواند

1. The Global Capitalism
2. The Structural Hegemonic Power

افول در سایر حوزه‌های قدرت را جبران کند؟

فرمول ترکیبی از قدرت هژمونیک که در این نوشتار ارائه شد، به‌کارگیری، تمرکز و محوریت اصل چندجانبه‌گرایی در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل را بنیان اساسی و نقطه عمده ظهور و کارکرد قدرت هژمونی معرفی می‌کند. در یک کلام، قدرت هژمونیک زمانی ایجاد و تثبیت می‌شود و توسعه می‌یابد که چندجانبه‌گرایی بر روابط میان دولت هژمونیک و سایر اعضای سیستم اقتصاد سیاسی بین‌المللی حاکم گردد و کم‌رنگ شدن، افول یا بحران اصل چندجانبه‌گرایی خبر از افول و یا پایان قدرت هژمونیک دارد. این وضعیت گویای امکان ظهور هژمونی جدید است که یقیناً به دلیل ماهیت فراملی و فراسرزمینی شکل‌گیری قدرت نوین جهانی در قالب هژمونی جهانی سرمایه و نه بازسازی احتمالی هژمونی یک دولت خاص هرچند قدرتمند و برتر به لحاظ بین‌المللی، تحقق می‌یابد. در واقع اصلی‌ترین ملاک جهت تشخیص هژمونی همان چندجانبه‌گرایی است. بدین ترتیب است در این نوشتار مفهوم هژمونی چندجانبه‌گرا پیشنهاد و توصیه می‌شود هژمونی و چندجانبه‌گرایی به عنوان یک حقیقت تفکیک‌ناپذیر جدای از یکدیگر ملاحظه نگردند.

پی‌نوشت‌ها

1. Stephen Gill and David Law, *The Global Political Economy: Perspectives, Problems, and Politics*, (Baltimore, the John Hopkins University Press, 1988), p. 73.
۲. ببینید حسین پوراحمدی، «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین»، *مجله راهبرد سیاسی و بین‌المللی*، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۱۳۸۳.
3. Robert Gilpin, *War and Change in World Politics*, (Cambridge, Cambridge University Press, 1981), pp. 12-19 and 30; George Modelski, "The Long Cycle of Global Politics and the Nation-State", *Comparative Studies in Society and History*, No. 20, 1978, pp. 214-235.
4. Susan Strange, "The Name of the Game", in N. Ritopolos (ed),. *Sea-Changes: American Foreign Policy In A World Transformed*, (New York, Council of Foreign Relations Press, 1990), pp. 238-274; Susan Strange, "International Political Economy: The Story So Far and the Way Ahead", in W. Ladd Holist and F. Lamond Tullis (ed),. *An International Political Economy*, (Boulder, Westview Press, 1985), pp. 1-25.
5. Stefano Guzzini, "Structural Power: The Limits of Neorealist Power Analysis", *International Organization*, 1993, 47 (3), pp. 443-478.
6. Peter Morris, *Power: A Philosophic Analysis*, (Manchester, U.K. Manchester University Press), 1987, pp. 18-21.
7. Charles P. Kindleberger, *The World in Depression, 1929-39*, (Berkeley, University of California Press, 1973 and 1986); Stephen D. Krasner (ed),. *International Regimes*, (Ithaca, New York, Cornell University Press, 1983).
8. Robert Gilpin, *op.cit.*
9. Robert O. Keohane, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, (Princeton, Princeton University Press, 1984), pp. 32-33.
10. Gilpin, *War and Change in World Politics*, *op.cit.*; Robert O. Keohane

and Joseph S. Nye, *Power and Interdependence*, (Boston, Little, 1977); Kindleberger, *The World in Depression*,. *op.cit.*; Stephen Krasner, "State Power and the Structure of International Trade", *World Politics*, 1976, 28 (3), pp. 47-317.

۱۱. ببینید حسین پوراحمدی، «امریکا و بحران نظم جهانی»، *مجله راهبرد*، شماره ۲۶، ۱۳۸۱.

12. Robert Gilpin, *U.S. Power and the Multinational Corporations: The Political Economy of U. S. Foreign Direct Investments*, (New York, Basic Books, 1975), P. 77-72; Joseph S. Nye, *Bound to Lead: The Changing Nature of American Power*, (New York, Basic Books, 1990), p. 39.

13. Keohane, *After Hegemony*, *op.cit.*, pp. 46, 137-138, 177-181, and 214-215.

14. Robert O. Keohane, "The Demand for International Regimes", in Stephen D. Krasner (ed.), *International Regimes*, (Ithaca and London, Cornell University Press, 1983), pp. 141-172.

15. Robert O. Keohane and Joseph S. Nye, "Power and Interdependence in the Information Age", *Foreign Affairs*, 77, 1998, pp. 81-94.

۱۶. پوراحمدی، «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین»، همان.

17. Rapkin, "The Contested Concept of Hegemonic Leadership", *op.cit.*, p. 7; Robert W. Cox, *Production, Power, and World Order: Social Forces in the Making of History*, (New York, Columbia University Press, 1987), pp. 7-8 and 393-400.

18. Cox, "Production, Power, and World Order", *op.cit.*, pp. 211-219 and 253-297.

19. John G. Ruggie, "Embedded Liberalism", in Stephen D. Krasner (ed.), *International Regimes*, (Ithaca and London, Cornell University Press), 1983, pp. 89-112.

20. Guzzini, *op.cit.*, p. 450.

21. Stephen Gill (ed.), Gramsci, "Historical Materialism and International Relations, Chapter 1: *Epistemology, Ontology, and the 'Italian School*, (Cambridge, Cambridge University Press, 1993), pp. 36-40.

22. George Modelski, *Long Cycles in World Politics*, (Seattle, University of Washington Press, 1987), pp. 223-224.

23. Giovanni Arrighi, "The Three Hegemonies of Historical Capitalism", *Review*, XIII, 3, Summer 1990, pp. 365-408.

24. Robert W. Cox, "Social Forces, States and World Order: Beyond International Relations Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, 10, (2), 1981, pp. 126-155.
25. Robert W. Cox, "Gramsci; Hegemony and International Relations: An Essay in Method", in Stephen Gill (Ed.), *Gramsci, Historical Materialism and International Relations*, (Cambridge, Cambridge University Press, 1993), pp. 49-66.
۲۶. ببینید: حسین پوراحمدی، «اقتصاد سیاسی بین‌الملل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱»، *فصلنامه مطالعات دفاعی امنیتی*، پاییز ۱۳۸۰.
27. G. John Ikenberry and Charles A. Kupchan, "The Legitimation of Hegemonic Power", in David Rapkin (ed.), *World Leadership and Hegemony*, (Boulder and London, Lynne Rienner, 1990), pp. 49-70.
28. Alan W. Cafruny, "A Gramscian Concept of Declining Hegemony: States of U. S. Power and the Evolution of International Economic Relations", in David Rapkin (ed), *World Leadership and Hegemony, Ibid*, pp. 97-118.
29. Robert Gilpin, *War and Change in World Politics*, (Cambridge, Cambridge University Press, 1981), p. 30.
30. Joseph S. Nye, "American Power and Strategy after Iraq", *Foreign Affairs*, Jun., 2003
31. Stephen Haggard, "Multilateralism Revisited in A Globalizing World Economy", *International Studies Review*, 1998, 42, pp. 194-196; Also See: Richard O'Brien, *Global Financial Integration: The end of Geography*, (London, Pinter for RIIA, 1994), pp. 3-6; Kenichi Ohmae, *The Borderless World*, (London, Fontana, 1991), pp. 1-4; Robert wade, "Globalization and its Limits: The continuing Economic Importance of Nations and Regions", in Suzan Berger and Ronald Dore (eds.), *Convergence of Diversity? National Models of Production and Distribution in A Global Economy*, (Ithaca, Cornell University Press, 1996), pp. 62-93.
32. John G. Ruggie, "Third Try at World Order? America and Multilateralism after The Cold War", *Political Science Quarterly*, 109 (4), 1994, pp. 553-570.
33. Robert W. Cox, "Multilateralism and World Order", *Review of International Studies*, 18, 1992, pp. 161-180 (p. 162).
34. G. John Ikenberry, "Rethinking the Origins of American Hegemony", *Political Sciences Quarterly*, 104 (3), 1989, pp. 375-400.
35. Robert O. Keohane and S. Joseph Nye, *Power and Interdependence*, 2nd edition, (Glenview, Scott, Foreman and Company, 1989), pp. 250-251.

36. Miles Kahler, "Multilateralism With Small and Large Numbers", in John g. Ruggie (ed.), *Multilateralism Matters: The Theory and Practice of An Institutional form*, (New York, Columbia University Press, 1993), pp. 295-326.

37. Geoffrey Garret, "Capital Mobility, Trade, and the Domestic Politics of Economic Policy", in Robert O. Keohane and Helen V. Milner (eds.), *Internationalization and Domestic Politics*, (Cambridge, Cambridge University Press, 1996), pp. 79-107.

38. John G. Ruggie, "At Home Abroad, Abroad at Home: International Liberalization and Domestic Stability in the New World Economy", *Millennium: Journal of International Studies*, 1995, 3, pp. 309-322.

39. Susan Strange, "The Persistent Myth of Lost Hegemony", *International Organization*, 1987, 41 (4), pp. 551-574.